بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمد جواد شبیری 15 اسفند 1397.

بحث در مورد این بود که آیا ابو الجارود ثقه هست یا خیر. ما عرض کردیم که در مورد ابوا الجارود یکی از قرائن توثیقش روایت ابن ابی عمیر و صفوان هست. در مورد روایت ابن ابی عمیر و صفوان یک بحث صغروی هست که اصلا روایت ابن ابی عمیر و صفوان از ابو الجارود ثابت هست یا نیست کمی دیروز در موردش صحبت کردیم یک تکمله ای دارد که بعد عرض می کنم. یک بحث کبروی اینجا دارد که آن این است که با پذیرش آن مبنای این که مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان ثقه هستند آیا می توانیم این مبنا را در ما نحن فیه هم پیاده کنیم یا خیر؟ منشأ مشکل ما این است که از عبارت شیخ طوسی در عدّه که اصل وثاقت مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی از آن عبارت استفاده می شود صرفا صدوق بودن و راستگو بودن و وثاقت به اصطلاح رجالی ها و به اصطلاح متأخرین استفاده نمی شود. صحت مذهب هم استفاده می شود و ابو الجارود مطمئنا صحیح المذهب نیست. و فاسد المذهب است. بنابراین آیا در اینجا می توانیم این مطلب را پیاده کنیم یا خیر؟ حالا من یک توضیح مختصری در اصل آن مبنا اینجا عرض کنم که چطور از عبارت شیخ طوسی در عدّه وثاقت قولی فقط استفاده نمی شود و بلکه صحت مذهب هم استفاده می شود. شیخ طوسی در عدّه در بحث خبر واحد در بحث مرجّحات می گوید

«إذا كان أحد الراويين مسنِداً، و الآخر مرسِلًا، نظر في حال المرسل، فإن كان ممّن يعلم أنّه لا يرسل إلّا عن ثقة موثوق به، فلا ترجيح لخبر غيره علىٰ خبره، و لأجل ذلك سوّت الطائفة بين ما رواه محمّد بن أبي عمير و صفوان بن يحيىٰ و أحمد بن محمّد بن أبي نصر و غيرهم من الثقات الذين عرفوا بأنّهم لا يروون و لا يرسلون إلّا عمّن يوثق به و بين ما يسنده غيرهم، و لذلك عملوا بمراسيلهم إذا انفردوا عن رواية غيرهم»

خب این عبارتی که اینجا وجود دارد می گوید که خبر مرسل کسی که این ویژگی را دارد که اگر مرسل هم ذکر کند این فقط عن ثقه موثوق به ارسال دارد. و این جور اخبار حجّت هست آن طایفه ای که مشایخشان ثقه موثوق به هست، یوثق به هست این جور افراد خبر مرسلشان در حکم خبر مسند دیگران است. حاج آقا به شواهدی می فرمودند که اینجا مراد از ثقه امامی صدوق هست از چند

یک بحث کلی دارند ایشان در مورد این که اصلا ثقه لغتا یعنی در اصل لغت که به معنای مورد اعتماد است به معنای راستگو نیست و این مورد اعتماد بودن در موارد مختلف استعمالی به تناسبات حکم موضوع فرق می کند. بستگی دارد که در چه موردی این واژه به کار رود. یک موقعی می گوییم که فلان پزشک مورد اعتماد است یعنی این که کار پزشکی اش را خوب انجام می دهد. اظهار نظر پزشکی اش را خوب انجام می دهد. حالا توی معاملاتی که خانه می خواهد بخرد راست می گوید دروغ می گوید به آن کاری ندارد. آن چیزی که مربوط به پزشکی اش و امثال اینها آن ثقه هست. اگر می گوییم فرض کنید یک صنعتگر ثقه هست یعنی این که کارش را خوب انجام می دهد. اگر بنا می خواهیم بگوییم یعنی در ساختمان سازی اش محکم است راست می گوید ولی حالا در چیزهای دیگر راست می گوید یا نمی گوید امثال اینها خیلی به آن اثبات نمی شود. و این را هم در پرانتز بگویم یک ملازمه هم ندارد که شخصی چون آن چیزی که انگیزه اشخاص هست برای صداقت و راستگویی گاهی اوقات این است که اگر آن کار را نکنند اشخاص به آنها اعتماد نمی کنند. شخص ممکن است پزشک درستی باشد در امور مربوط به پزشکی اش یک خلاف هم نگوید ولی در چیزهای دیگر دروغ زیاد می گوید این به علت این که وقتی در امور پزشکی اش هیچگونه خلاف نمی کند به آن اعتماد می شود نه به خاطر خدا و به خاطر ترس از قیامت راست می گوید که بگوییم خب چه فرقی دارد. به خاطر این که آبرویش در کارش نرود و به او اعتماد کنند و امثال اینها. خب این اعتماد ممکن است در این امور باشد در همین مقدار که در این امور باشد برایش کافی است جاهای دیگر ممکن است دروغ هم بگوید. بنابراین در امور مربوط به حدیث و اینها صحّت مذهب در قبول خبر شرط است اگر به طور کلی به خصوص شیخ طوسی تسریح می کند که خبر شخص صحیح المذهب همپای خبر شخص غیر صحیح المذهب اینها مثل هم نیستند. خبر غیر صحیح المذهب در صورتی مورد قبول هست که با خبر صحیح المذهب معارض نباشد فتوای مخالف طایفه نباشد به هر حال یکی از شرایط قبول خبر صحت مذهب هست ولو با شرایطی که حالا عرض می کنم.

سؤال:

پاسخ: نه عند التعارض هم شرط باشد کافی است برای این که گفتیم ثقه است یعنی در عند التعارض هم مورد اعتماد است. ثقه اطلاق قضیه اقتضا می کند که ولو عند التعارض معتبر باشد. عند التعارض هم فقط نیست. جاهای دیگر هم شرط است. حالا بعد توضیح عرض می کنم. علی أیّ تقدیر همین که صحت مذهب فی الجمله دخالت دارد در پذیرش خبر همین مقدار کافی است برای اینکه وقتی ما ثقه می گوییم یعنی تمام اموری که ولو فی الجمله ولو در یک ظرف و یک شرایط خاص دخالت در قبول خبر دارند این در شخص قبول دارند و همین جهت شاید باشد که در کتب رجالی مقید هستند به ذکر صحّت مذهب. صحّت مذهب یکی از نکاتی است که ائمه رجالی روی آن تقیّد دارند که حتما ذکر کنند و به آن بپردازند. بنابراین ثقه علی وجه الاطلاق حالا در همه عبارت های رجالی ها رجال نجاشی رجال شیخ طوسی رجال فهرست شیخ و امثال اینها اطلاقش اقتضا می کند که صحت مذهب در آن باشد البته اگر قیدزدند و گفتند فطحیٌ ثقه، واقفیٌ ثقه، خب آن یک حرف دیگر است بحث سر اطلاق است همین جوری مطلق بگذارند از آن استفاده صحت مذهب می شود به خصوص حالا این بحثی که می خواهم بگویم به خصوص در عبارت های فهرست شیخ و رجال نجاشی. چون در فهرست شیخ و رجال نجاشی مؤلفین تسریح کرده اند که ما بنایمان ذکر صحّت و فساد مذهب راویان است.و ما باید این جهت را ذکر کنیم و خب در مورد

پیداست که در مورد صحت مذهب هیچ جایی عبارت خاصی ذکر نمی کنند پیداست که اعتماد به سکوت می کنند در اثبات صحت مذهب. بنابراین کلمه ثقه را به خصوص اگر در کلمات فهرست

در فهرست شیخ در اولش تسریح می کند که هر موردی هست من باید صحت مذهب و فساد مذهب را ذکر کنم در رجال نجاشی در اول جلد دومش رجال نجاشی در اصل دو جلد بوده است باب العین اول جلد دوم است ایشان می گوید که من در مورد هر راوی ای ما هر گونه مدح و ذمی هست ذکر میکنند که مذهب هم یکی از جهات است.

خب این یک بحث کلی. این بحث کلی است که به خصوص این عبارت ربطی ندارد. به طور کلی اگر ثقه گفتند مراد از ثقه علی وجه الاطلاق مراد امامی مذهب است.

سؤال:

پاسخ: نه آن یک بحث هست برای اینکه داخل در موضوع کتاب بودن و از آن جهت. ولی این بحثی که من اینجا دارم ذکر می کنم بر کلمه ثقهٌ است. حالا آن یک بحث دیگر است که آیا اصلا اگر ثقهٌ هم به کار نبرد. نفس ذکر یک راوی در یک کتاب این دلیل بر این است که صحت مذهب دارد یا ندارد امثال اینها. آنها یک نکات دیگری هست آن بحث سر این است که اگر ممکن است در واقع نجاشی راوی را نشناسد مذهبش را نداند بله اگر مذهب را بداند این بحثی که ما الآن داریم با کلمه ثقهٌ هست.آن بحث سر این است که کلا

سؤال:

پاسخ: نه سکوت نجاشی یک نکته دیگر است غیر از کلمه ثقهٌ است. سکوت نجاشی نکاتش متفاوت با این است. ای را می گویم به خصوص ثقهٌ که در کلام نجاشی و فهرست شیخ وارد می شود با توجه به نکته ای که در

اصلا نفس سکوت آنها البته با قید و قیوداتی آن دال بر وثاقت هست و امثال اینها این تأیید و تقویت می کند دلالت ثقهٌ را بر وثاقت مذهبی راوی. حالا آنها نکات خاصی آن نکات دیگری دارد که با نکات این بحث متفاوت است. خلاصه دو بحث است. یکی این که اگر نجاشی و شیخ طوسی راوی را کلمه ثقهٌ در موردش به کار بردند این بحث ما الآن این است. یک بحث دیگر این است که نه اصلا ثقهٌ هم به کار نبرند هیچی به کار نبرند آیا آن دال هست یا نیست. آن یک نکات دیگری بحث دارد حالا این که گفتید یکی ازن کاتش این بود که گاهی اوقات راوی را نمی شناسد به خاطر همین او را آورده است. آن در جایی که راوی را ثقهٌ دارد توثیق می کند می شناسد او را. یعنی آن نکته ای که آنجا هست به خاطر جهل به راوی است. ولی جایی که توثیق می کند جهل به راوی ندارد

سؤال:

پاسخ: به صاحب کتاب بودن ربطی ندارد. صاحب کتاب بودن یک نکته دیگری است. آنجا نمی تواند توثیق کند. تو باید بگویید که مذهبش معلوم نیست. بحث سر این است که

یک بحث این است که توثیق بکند بدون این که ذکر کند که توثیق یعنی از همه جهتی که من در صدد بیانش هستم مورد اعتماد است. دارد شهادت به مورد اعتماد بودن می دهد.

آن یک بحث دیگر است ما بحثمان فعلا این بحث است

سؤال:

پاسخ: نجاشی از این جهت فرق است که ایشان در مقام بیان این جهت هم صریحا هست. این است. نجاشی

دقیقا انها هم به اطلاق کلامشان این جهات استفاده می شود. ولی اینها صراحتا در مقام بیان این جهت هستند. آن نکاتش متفاوت است.

اول باب العین. الجزء الثانی را بزنید...

گفتم دیگر ذم فساد مذهب هم یکی از جهات ذم هست. توضیح دادم که ما قیل من کل رجل من مدح أو ذم یکی از جهات مربوط به ذم مذهب است.

خب این یک بحث کلی است که واژه ثقهٌ مفادش چیست. این یک بحث. یک بحث در خصوص این عبارت است. یعنی بحث مربوط به عبارت عدّه است که حالا اگر آن بحث کلی هم نگفتیم قرائنی در خصوص این عبارت وجود دارد که اقتضا می کند که اینجا مراد از ثقه امامی باشد. این قرینه ها دو جهت است. یکی این که مرحوم شیخ طوسی در قبل از این عبارت واژه ثقهٌ را که به کار می برد ثقهٌ را به معنای امامی به کار می برد یعنی صحت مذهب هم در آن هست. در همین باب. من حالا عبارت هایش را بخوانم

خب ایشان یک بحثی را مطرح می کند که

و أمّا العدالة المراعاة في ترجيح أحد الخبرين على الآخر: فهو أن يكون الراوي معتقدا للحقّ مستبصرا ثقة في دينه متحرّجا من الكذب غير متّهم فيما يرويه

عدالتی که باعث ترجیح یک خبر بر خبر دیگر می شود این است که راوی امامی باشد متحرّج من الکذب باشد. امامی صدوق.

فأمّا إذا كان مخالفا في الاعتقاد لأصل المذهب

ایشان بعد از این دو تا مطلب را دنبال می کند. یکی کسانی که اصلا شیعه نیستند. اصل مذهب یعنی تشیّع. عامی هستند. حکم آنها را بیان می کند. بعد هم کسانی که شیعه هستند ولی جزء فرقه محقّه نیستند. امامی مذهب به معنای امامی اثنی عشریه نیستند. اینها را حکمش را بیان میکند. می گوید

و روى مع ذلك عن الأئمّة عليهم السّلام نظر فيما يرويه، فإن كان هناك من طرق الموثوق بهم ما يخالفه وجب اطراح خبره،

این طرق الموثوق بهم یعنی طرق امامی مذهب دیگر.

و إن لم يكن هناك ما يوجب اطراح خبره و يكون هناك ما يوافقه وجب العمل به،

بعد هم می گوید که ایشان در واقع در قبول خبر عامه دو تا شرط قائل هست. یکی این که مخالف با روایت امامیه نباشد مخالف با فتای امامیه هم نباشد.

و إن لم يكن هناك من الفرقة المحقّة خبر يوافق ذلك و لا يخالفه و لا يعرف لهم قول فيه

فتوایی هم در آن مورد شناخته نشده باشد.

وجب أيضا العمل به،

و استدلال می کند که به چه دلیل. به این دو شرط خلاصه روایات عامه هست.

و لأجل ما قلناه عملت الطائفة بما رواه حفص بن غياث و غياث بن كلّوب و نوح بن درّاج و السكوني و غيرهم من العامّة عن أئمّتنا عليهم السّلام فيما لم ينكروه

یک یعنی فتوای به خلاف نباشد

و لم يكن عندهم خلافه.

بنابراین شرط قبول خبر واحد در نزد شیخ طوسی خبر واحدی که از طریق عامه نقل می شود این دو شرط است.

و أمّا إذا كان الراوي من فرق الشيعة-

مخالفا لاصل المذهب نیست. مخالفا اصل مذهب که تشیع هست قبول دارد ولی فرقه محقه نیست.

مثل الفطحية و الواقفية «2» و الناووسية، و غيرهم- نظر فيما يرويه، فإن كان هناك قرينة تعضده أو خبر آخر من جهة الموثوقين بهم وجب العمل به، و إن كان هناك خبر يخالفه من طريق الموثوقين وجب اطراح ما اختصّوا بروايته و العمل بما رواه الثقة،

تمام اینها عبارت ثقه موثوقین بهم مراد امامی است.

و إن كان ما رووه ليس هناك ما يخالفه و لا يعرف من الطائفة العمل بخلافه وجب أيضا العمل به إذا كان متحرّجا في روايته موثوقا به في أمانته و إن كان مخطئا في أصل الاعتقاد، فلأجل ما قلناه:

عملت الطائفة بأخبار الفطحية

و واقفه و عبارت بعدی ای که ایشان می آورد. پس شاهد اولی که حاج آقا به آن تمسک می کنند این است که کلمه ثقه در همین باب در همین بحث به معنای امامی صدوق به کار رفته است.

سؤال:

پاسخ: موثوقا فی امانته با قید است. علی الاطلاق با قیدش که بحش نداریم.

این یک دلیل. دلیل دوم این که اصلا مرحوم شیخ طوسی می گوید که طائفه بین مرسل ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی و مسند غیرشان اینها تسویه برقرار کرده اند. اینها را یکی می دانند چون اینها فقط از ثقه نقل می کنند. اگر مراد از این که تسویه برقرار کردن بین مرسل اینها و مسند دیگران مراد مسندی که از امامی مذهب نقل می کنند که جزو این عبارت اختصاص ندارد به مسندی که دیگران از فاسد المذهب ها نقل می کنند. به آن که اختصاص ندارد. قدر مسلمش مسند هایی که راویانش امامی مذهب باشند آنها هم هست. اگر مراد از ثقه موثوقٌ به که در اینجا دارد خصوص امامی مذهب نباشد این تسویه صحیح نیست. خلاف مطلب قبلی است که. چون ایشان گفتند که چرا بین اینها تسویه برقرار می کنند به دلیل این که اینها فقط از ثقه نقل می کنند. اگر قرار باشد این ثقه مراد امامی نباشد تسویه وجهی ندارد. خود همین با توجه به عبارت پیداست که مراد از این شهادت شهادت به صحت مذهب و صدوق بودن است. البته یک چیز در پرانتز بگویم نمی خواهم این بحث را باز کنم آن این است که شیخ طوسی در ضمن این بحث می گوید که عدالت معتبر نیست. صدق گفتاری معتبر است. این است که ما این که می گویند امامی صدوق امامی عادل تعبیر نمی کنند چون شیخ تصریح می کند که فاسق به جواره اگر باشد ولی صدق گفتاری داشته باشد کفایت می کند. این است که بیشتر از این از این عبارت استفاده نمی شود که امامی صدوق

سؤال:

پاسخ: نه حالت تعارض. در حالت تعارض می گویند. هم در حالت تعارض هم منفرد. هر دو اش. می گوید و کذلک به اصطلاح اذا کان احد الراویین مسندا و الآخر مرسلا نظر فی حال المرسل

حال تعارض. می گوید اگر در حال تعارض باشند امثال ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی مرسلاتشان با مسندات دیگران مساوی است. و مرسلاتشان هم حجت است ذاتا. هر دو اش را می گوید. هیچ یک از این دو مطلب اگر مراد از ثقهٌ موثوق بامامی نباشد درست نیست. نه حجّیّت مرسلاتشان عند الانفراد درست است خب باید دید که آیا فتوای طایفه بر خلافش هست یا نیست. این قید و قیودات ندارد. هم آ« عبارت اولش هم درست نیست. ا ینها را نمی شود با هم دیگر کنار هم قرار داد چون فرض این است که مسند امامی بر مسند غیر امامی مقدم است. خب مرسل اینها فوقش این است که به منزله مسند باشد دیگر. اگر مسند اینها مسند امامی نباشد به منزله مسند امامی نباشد خب وجهی ندارد که مساوی باشد با مسند دیگران. خب این عبارت واضح است یعنی کسی صدر و ذیل عبارت را حالا غیر از آن بحث های کلی ای که حاج آقا می فرمودند که در جای خودش درست هم هست از خود این عبارت هم کسی دقت کند به راحتی این مطلب استفاده می شود. روی همین جهت حاج آقا در بحث مرحوم آقای خویی اینجا این بحث را که دنبال کردند این شهادت شیخ طوسی در عده گفته اند که این شهادت مورد قبول نیست چون موارد نقضی دارد اینها ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی از غیر ثقه هم نقل کرده اند و آن پنج شش تا نقض آورده اند. حاج آقا یک توضیحی در مورد این عبارت که می دهند می گویند که این شهادت به امامی بودن هم هست. بنابراین نقضی که شما می خواهید ذکر کنید پنج شش مورد نیست. نقضش خیلی بیش از اینها است شروع می کنند چیزی حدود هفتاد و خورده ای مورد نقض را مطرح می کنند بعد یکی یکی جواب می دهند که آیا این نقض ها درست است یا نیست و امثال اینها مفصل در مورد این نقض ها بحث را دنبال کرده اند. البته جواب می دهند این نقض ها را می گویند که این طور نیست که درست باشد. بنابراین

نه نه خیلی هایش را می گویند صغرویا نقض نیست بعضی هایش را می گویند که عبارت چیست جواب های مختلف دارد هفتاد مورد بحث دارد هر کدامش بحث های خاص دارد

گاهی اوقات اشکال صغروی دارد گاهی اوقات اشکال کبروی دارد گاهی اوقات جور های مخلتف بحث دارد دیگر. من وارد آن بحث نمی خواهم بشوم. غرض من این جهت است که در واقع این روایت ابن ابی عمیر این شهادتی که شیخ طوسی نقل می کند و شهادت را مطرح می کند شهادت به وثاقت به معنای امامی صدوق بودن است. و این شهادت در مورد ابو الجارود قطعا خلاف واقع است. ابو الجارود قطعا امامی صدوق نیست. بنابراین نمی شود به این شهادت اعتماد کرد.

سؤال:

پاسخ: اینجا خب مهمترین بحثی که اینجا هست این است که شما بگویید اینجا انحلال در واقع شهادت شیخ طوسی شهادت انحلالی است کأنه دو تا شهادت دارد می دهد. می خواهد بگوید که مشایخش امامی هستند و مشایخش صدوق هستند. ما در مورد امامی بودن مشایخش خب می دانیم این مورد را نمی گیرد. در مورد صدوق بودنش نه بنابراین انحلال دارد و بنابراین این

خب این بحث انحلال یک بحث خیلی دشواری هم هست که کجاها انحلال هست کجاها انحلال نیست. این توضیح را قبلا این مطلب را هم عرض کنم ما یک انحلال ثبوتی داریم یک انحلال اثباتی داریم. یک موقعی بحث این است که مثلا یک حکمی که شارع را یک مجموعه ای می برد می گوید اکرم العالم این اکرم العالم این حکم وجوب اکرام روی تک تک علما منحل می شود. آن یک بحث هست که انحلال ثبوتی است. احکامی که به یک امر کلی تعلق می گیرد حالا کلی اش به نحو استغراقی باشد یا مجموعی باشد آنها آیا منحل می شود یا نمی شود بحث خطابات قانونی و آن بحث ها و امثال اینها آنجا پیش می آید. یک بحث دیگر بحث انحلال اثباتی است. انحلال ثبوتی ربطی ندارد. آن این است که یک اخباری که طرف می دهد این اخبار اگر از یک مجموعه ای اخبار بدهد فرض کنید بگوید که زید و عمرو عادل هستند. ما بدانیم که زید عادل نیست. آیا این اخبار به منزله دو اخبار است؟ یا این یک اخبار بیشتر نیست. هر جمله ای یک صدق و کذب بیشتر ندارد. اگر هر دو آن موارد مثلا عادل باشند این جمله صادق است. اگر هر دو شان عادل نباشند حالا چه خواه یکی شان عادل نباشد چه هیچ کدامشان عادل نباشند این کاذب است. این جور نیست که یک خبر تبدیل به خبرین می شود. انحلال در مقام اثبات و در مقام دلالت. که من یک چیزی که در نشست علمی داشتم طرحم بیشتر همین بود که تفکیک بین انحلال در مقام ثبوت و انحلال در مقام اثبات که یک جلسه مفصل در موردش صحبت کردم.

سؤال:

پاسخ: دال ها. دال ها یک موقعی ظواهر هستند یک موقعی خبر واحد هست. در مقام اثبات در مقام ادله. انحلال ادله حالا ادله چیزهای مختلف دارد. ادله گاهی اوقات مربوط به سندش هست گاهی اوقات مربوط به دلالتش هست گاهی اوقات مربوط به جهت صدورش هست همه اینها انحلال اثباتی است. یعنی انحلالی که به دوال، دال ها، مثبتات، اثبات کننده ها به چیزی که یک مطلب را اثبات می کند مثلا فرض کنید که یک شخصی یک خبری داده است. ما می دانیم این خبر نسبت به بعضی مواردش تقیه ای است. آیا در سایر موارد هم می شود به آن تمسک کرد یا خیر. بحث اصاله الجهت. آیا اصاله الجهت نسبت به قسمت های مختلف یک خبر مستقل از هم هستند یا در هر خبری یک اصاله الجهه بیشتر جاری نمی شود؟ وقتی ما بدانیم این خبر به طور کلی برای بیان حکم واقعی نیست دیگر نسبت به مواردی هم که نمی دانیم تقیه شده است یا خیر دیگر نمی شود به ان تمسک کرد. این بحث انحلال هم در اصاله الظهور اصاله الاخبارات شهادات نمی دانم خبر واحد امثال اینها اصاله الجهه همه اینها این بحث می آید.

سؤال:

پاسخ: نه آن اتفاقا یکی از مشکلاتی که در بحث خطابات قانونی هست خلط بین این دو مقام است. این دو مقام را با هم قاطی کرده اند در آن بحث. ثبوتی و اثباتی را قاطی کرده است در آن بحث. مثلا از عدم انحلال در مقام اثبات عدم انحلال در مقام ثبوت نتیجه گرفته شده است. من در جایی این مطلب را اشاره کردم که تفکیک نکردن این دو بحث باعث شده است که آن بحث های خطابات قانونی و امثال اینها با هم دیگر یک مقداری اندماج پیدا کند. این دو تا دو بحث مختلف هستند باید چهارچوب هایش مختلف است بحث های مختلف است و امثال اینها مختلف است خیلی هم بحث سختی است انحلال در مقام اثبات این که کجاها منحل می شود و کجاها منحل نمی شود

من در بعضی جاها این را مفصل به آن پرداخته ام سعی کرده ام که یک چارچوب هایی در مورد انحلال اثباتی در آن نشست علمی ای که بود اصل طرح این که ما انحلال ثبوتی و اثباتی با هم فرق دارد اصل این را دنبال کرده بودم. اما این که حالا کجاها در مقام اثبات انحلال هست و کجاها نیست و ضابطه تشخیص ادله منحله و ادله غیر منحله چیست آن را اصلا در بحث نشست علمی دنبال نکردم در بحث های اصول به نظرم در جلد چهارم اصول که هست آن جا به یک تناسب مفصل سعی کردم یک سری ضوابط کلی این مطلب را اشاره کنم حالا اشاره می کنم به بعضی از نکات این بحث که در این بحث ما دخالت دارد. خب حالا بحث ما این است شیخ طوسی اینجا یک شهادتی داده است. گفته است که همه مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی ثقه هستند. ثقه یعنی امامی صدوق هستند. آیا این اخبار منحل می شود به دو تا اخبار یا منحل نمی شود به دو تا اخبار. ما آنجا این نکته را اشاره کردیم که اخبارات ادله حجّیّتش گاهی اوقات جنبه موضوعیّت دارد. یعنی صرفا طریقیّتش ملاک نیست. یک جنبه مثل حجّیّت شهادت. حجّیّت شهادت صرفا جنبه در شاهد صحت مذهب معتبر است. صحت مذهب هیچ دخالتی در طریقیّت شیء ندارد و در شهادت دلیل اعتبار دلیل شرعی است. نه دلیل عقلایی. آن خصوصیّاتی که در حجّیّت شهادت است دلیل شرعی است. خب در این جا ما دلیل نداریم که یک جمله ای منحل می شود به دو جمله. اگر یک کسی مثلا فرض کنید شاهد می گوید که هذا ثقهٌ. این که بگوییم این به دو تا شهادت این عرفا یک شهادت بیشتر نیست. این شهادت یا حجت هست یا نیست. این که بگوییم منحل می شود به دو تا شهادت وجهی بر آن نیست چون یک جنبه موضوعیّت دارد شارع مقدس می خواهد مثلا شخص عادل عدالتش محترم شمرده باشد این جاها که این شهادت دو تا شهادت نیست یک شهادت بیشتر نیست عرفا این جا انحلال وجهی ندارد. اما جایی که جنبه حجّیّت صرفا به جهت طریقیّت است باید دید طریقیّت آن دلیل نسبت به آن دو جهت مستقل از هم هستند یا وابسته هستند. گاهی اوقات طریقیّـت استقلالی هست گاهی اوقات وابسته به هم هست.

سؤال:

پاسخ: نه نه دو بحث است. حالا این دو بحث را جدا کنید. یک بحث

این دو تا بحث را از هم جدا کنید یک بحث این است که اگر بگوید که این دو نفر عادل هستند آیا این دو شهادت است یا یک شهادت است. این یک بحث است. نسبت به مورد. فرض کنید می گوییم زید و عمرو عادل هستند. آن را ممکن است ما بگوییم عرفا دو تا شهادت است. آن را با هم دیگر تفکیک نکنیم.

سؤال:

پاسخ: یعنی دو چیز مستقل بله فرق دارد دو شهادت مستقل اگر بدهد یکی این که بگوید این آقا عادل هست یکی بگوید این آقا صدوق هست. دو تا مستقل بدهد یا واحد بدهد فرق نمی کند. این دو تا شهادت نیست.

سؤال:

پاسخ: نه نه امامی صدوق بگوید یا ثقه بگوید رق نمی گذارند. دو تا شهادت نمی گذارند امامی صدوق هم بگوید یک شهادت است.

دیگر جنبه استظهارات عرفی است دیگر اینها یک چیز بیشتر چیز نمی کند. که حالا یک شهادت اینجا تلقی می شود دو تا شهادت تلقی می شود این چیزهایی هست که خیلی نمی شود این را در ریزه کاری هایش حالا قدر مسلمش در جایی که با یک لفظ واحدی که این لفظ یک مفهوم مشترک داشته باشد که دیگر روشن تر است. حالا شما بگویید که با دو لفظ اگر به کار برد ما آنها هم می خواهیم بگوییم یک شهادت است ولی جایی که با یک لفظ به کار برده باشد ولی این لفظ مفهومش انحلال در عالم مفهومیت داشته باشد بگوییم دو تا آن دیگر خیلی

ما کلش را می خواهیم بگوییم یک شهادت است حالا این مورد که روشن تر است

این جاها انحلال ندارد.

یک موقعی خلاصه آن دلیل را آن دلیلی که ما داریم مطرح می کنیم آن دلیل از باب ادله حجّیّت شهادت ما داریم بحث را دنبال می کنیم. اگر ادله شرعیه حجّیّت شهادت را دنبال کنیم این چیز نیست. انحلال ندارد. ولی عمده اش در جایی هست که مثلا ما با انسداد صغیر بخواهیم مطلب را تمام کنیم و جاهایی که جنبه دلیل شرعی خاصی نخواهیم دنبال کنیم آن چیزی است که فردا انشاء الله در موردش توضیح می دهم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد